روایت ابن اعین کلیدی برای فهم چند وجهی بودن فقه

آقا فرمودند سال نود و سه بوده. سال‌ها در ذهنم به این صورت بود. از قبلش هم دیده بودم. برای من خیلی روایت شیرینی است. چرا؟ چون اینها از روایاتی است که برای کل فهم فقه، کلید است. ذهن های ما چون از عالم خاک برخواسته‌ایم، در دامن خاک هستیم و در دامن مادر خاکی هستیم، ضیق است. به جای اینکه بعضی از اشیاء ضیق باشد، دائماً ذهن ما است که ضیق است. این روایت دارد می‌گوید که اینطور نیست. اینطور به همه اشیاء نگاه نکنید؛ آنها را ثنائی ببینید؛ إما و إما ببینید. اینها خیلی روایات مهمی است. اگر ما اینها را چراغ راه قرار بدهید، بعداً ذهن ما وقتی به یک بحث می‌رسد، متوقف نمی‌شود.

خدا رحمت کند همه علماء را! حاج آقا می‌فرمودند استاد ما می‌گفت نزد میرزای دوم -میرزا محمد تقی شیرازی شاگرد میرزای بزرگ- مکاسب می‌خواندیم. حاج آقا می‌فرمودی تردی از من است؛ می‌گفت نه سال هفت ورق از مکاسب را خواندیم. ای هفت سال نه ورق خواندیم. ظاهراً مرحوم شیخ کاظم شیرازی بودند. از فقهای بزرگ آن طبقه بودند. گفتند استاد ما این را گفتند و ... . به محضر استاد رفتم و گفتم آقا ببینید من هفت سال است که به محضر شما می‌آیم اما نه ورق خواندیم. بقیه‌آن را چه زمانی بخوانیم؟! می‌گفتند استاد فرمودند ولی ببین چطور خواندی! ببین چطور خواندی، یعنی حال شدی آشیخ کاظم. آشیخ کاظم معروف هستند؛ ظاهراً در بازگشت ای رفتنشان به مشهد همینجا با آقای بروجردی در منظره فقهی فتوای ایشان را عوض کرده بودند. آشیخ کاظم شیرازی. ظاهراً منظورشان آشیخ کاظم بوده. چون مرحوم کمپانی خیلی شاگردی آمیرزا محمد تقی را نکردند. در اینجا قرینه معلوم بود. گفت ببین چطور خواندی؟! منظور من این بود: این روایات پر فایده برای این است که سبعین وجه که می‌گویی برای این است که می‌خواهد کسی با فقه آشنا شود، ذهنش ذو وجوه بار بیاید. مال این است. مال کسی است که وقتی یک جا می نشیند وقتی گوینده مطلبی را گفت، همینطور ذهنش همراه آن برود. تا آخر سر هم بگویی به به؟! او که مال نیست. مال این هم نیست که وقتی گوینده مطلبی را می‌گویی بخواهد ایراد بگیرد. آن هم غلط است.

حال برخی از حرفهای یادم می‌آید برای لبخند زدن است. مرحوم حاج آقای حسن زاده تعبیری داشتند. می‌گفتند زُل می‌زند در صورت گوینده، این فک پایینش هم شل می‌شود و پایین می‌آید! خُب این یک جور گوش دادن است. به‌صورت گوینده زُل می‌زند و فکش پایین می‌آید. بقیه فرمایش ایشان نمک داشت. باید در فایل‌شان ببینید. به آن چیزهایی را اضافه می‌کردند. می‌گفتند در صورت گوینده نگاه می‌کند و فک پایینش هم شل می‌شود و پایین می‌آید. یعنی محو گفتار او است. تا آخری که منبر گوینده تمام شود، می‌گویی به به! این یک جور است.

ی‌ک جور هم این است که اینجا نشسته، آماده این است که گوینده جمله را بگوید و از او اراده بگیرند. حال اولی یک چیزی، دومی هم غلط است. سومی که مقصود ما است و باید این حدیث سر لوحه ما باشد، این است: اینجا نشسته، اما نمی‌خواهد اراده بگیرد، وقتی او حرف می‌زند، همراه حرف او ده وجه می‌آید. می‌بینند که اینها هست اما آقا دارد یکی از آن‌ها را می‌گوید. این مالّ می‌شود؛ این عمیق می‌شود.

خدا استاد را رحمت کند! آقای کازرونی می‌فرمودند شیخ غلامرضا ابرندآبادی بود. کارش این بود. با هر کسی بحث می‌کرد تا زمانی‌که طرف مقابل حرف می‌زد سرش زیر بود. سرش را زیر می‌انداخت و فقط گوش می‌داد. تا این‌که کار به آخر می‌رسید و حرف طرف تمام می‌شد. می‌گفتند حاج شیخ غلامرضا سرش را بالا می‌آورد و می‌گفت ملازمه نیست! حاج آقا می‌فرمودند اگر طرف اهل فهم بود، پدر صاحب کار را در می‌آورد! یعنی با این یک کلمه همه حرف‌های او را به هم می‌ریخت. ملازمه نیست، یعنی شما گام برداشته‌ای. ملزوم داشتی، لازم گرفتی، این ملازمه را از کجا بر آن متفرع کردی؟! این مالّ می‌شود. ساکت و آرام هم دارد می‌بینند. گام‌ها او قشنگ در ذهنش روشن است. وجوه روشن است. لذا است که باید قدر این حدیث را بدانیم.

بنابراین در خود این روایت دو وجه هست، باید بیشتر در آن فکر شود. بعد ببینیم استظهار کدام یک از طرفین راجح می‌شود.

شاگرد: من وقتی سؤال را که دیدم، به استظهار شما رسیدم.

استاد: از خود احکمناه؟

شاگرد: قبل از این‌که به جواب برسم ذهنم به آن طرف رفت.

استاد: از احکمناه؟

شاگرد: نه، از «فالتفت الیّ».

استاد: بله، درست است. اتفاقا ایشان که «التفت الیّ» را که گفتند؛ این‌که چرا فقط به خود او گفت و امام هم شنیدند، تقریباً اطمینانی بود از بحث بسیار خوب اصول «مبادی ظهورات عرفی». یعنی چه بسا خیلی کسانی که این را می‌خوانند توجه آگاهانه‌ای به این نکته ندارند. اما ناخودآگاه آن را در نظر می‌گیرند. «فالتفت الیّ و قال احکمناه» امام هم شنیدند و واکنش نشان دادند. مجموع این‌ها را ببینید. این‌ها مبادی ظهورات است. وقتی عرف این سه-چهار چیز را می‌بینند ذهنشان سراغ یک چیز صاف و تشویقی و افتخار کردن او نمی‌رود. بلکه ذهن سراغ چیز دیگری می‌رود.

شاگرد۲: خلاصه بحث این شد: به دیگری گفت ما از تمام فروض سؤال کردیم و مسأله برای ما حل شد. حضرت هم فرمودند تو که با ورع هستی بدان علم امام اوسع از این است.

استاد: بله، این مبنای اتقان است.

شاگرد۲: این جمع بین این است که او نمی‌خواست بگوید امام را گیر انداختم، می‌خواست علمیت خودش را برساند که من تمام فروض را دای گرفتم. حضرت هم فرمودند نه. خودت را محدود نکن.

استاد: این فرمایش شما تقریر همان موضع اتقان و تشویق به این است که بیشتر تلاش بکن و توقف نکن.

این برای این روایت شریفه. اگر در ذهنتان مطالب بیشتری هست، بفرمایید. اگر نه، که عبارت دیگری که یکی از آقایان در جای دیگر فرمودهاند بروم.

بازبینی #1
ایجاد شده 18 آوریل 2026 13:43:02 توسط ... .
به روزرسانی شده 18 آوریل 2026 13:43:59 توسط ... .